

همای رحمت

- ۱- ای علی(ع) که مظهر رحمت خداوندی تو چه نشانه ی بزرگی برای خدا هستی! رحمت تو شامل همه موجودات می شود.
- ۲- ای دل اگر می خواهی خدا را بشناسی در چهره ی علی(ع) بشناس به خدا قسم من خدا را با علی شناختم.
- ۳- ای علی(ع) اگر رحمت تو شامل ما نشود، دوزخ با آتش خشم خود همه ی موجودات را می سوزاند.
- ۴- ای گدای مسکین در خانه ی علی را بزن و از او بخشش بخواه آن علی(ع) که از راه بخشش انگشتر حکومت خود را به گدا می بخشد .
- ۵- تنها علی(ع) است که به پسرش سفارش می کند که با قاتل من که اسیر شماست، مدارا کنید.
- ۶- تنها علی(ع) است که پسری شگفت انگیز دارد که داستان شهدای کربلا را در جهان مشهور کرده است.
- ۷- از میان عاشقان تنها علی(ع) است که وقتی پیمان می بندد به پیمانش وفادار است.
- ۸- من مانده ام که علی، این پادشاه سرزمین جوانمردی را چه بنامم.
- ۹- ای نسیم رحمت از دوری حضرت علی(ع) چشمانم خون بار شده، از درگاه او غباری برای شفای چشمانم بیاور.
- ۱۰- من پیام های زیادی از سوز دل به دست باد صبا سپردم، به این امید که آن را به علی(ع) برساند.
- ۱۱- ای علی(ع) که بلاگردان هستی به خاطر دعای ما بیچارگان پیشامد بد را از ما دور کن.
- ۱۲- چرا هر لحظه مانند نی از شوق علی(ع) سخن بگویم درحالی که حافظ بهتر از من سروده است.
- ۱۳- هر شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی لطف و رحمت علی(ع) را به من برساند.
- ۱۴- ای شهریار بشنو که عارفان چه زیبا در دل شب غم دل خود را با خداوند در میان می گذارند.

رستم و اشکبوس

- ۱- پهلوانی که نامش اشکبوس بود مانند طبل جنگی سر و صدا می کرد.
- ۲- آمده بود با ایرانیان بجنگد و حریفش را شکست دهد.
- ۳- رهام با کلاه جنگی و لباس رزم رفت به طوری که از رفتن او گرد و خاک به پا شد.
- ۴- رهام با اشکبوس درگیر شد و از دو سپاه صدای شیپور و طبل برخاست.
- ۵- اشکبوس دست به گرز برد و زمین مثل آهن سخت و آسمان پر از گرد و غبار شد.
- ۶- رهام گرز سنگین بیرون کشید و دست دو پهلوان از جنگیدن خسته شد.
- ۷- وقتی رهام از نبرد با اشکبوس خسته و ناتوان شد از او فرار کرد و به سوی کوه رفت.
- ۸- توس از قلب سپاه خشمگین شد و خواست که به جنگ اشکبوس برود.
- ۹- رستم خشمگین شد و به توس گفت که رهام اهل بزم است نه رزم و مرد جنگ نیست.
- ۱۰- تو سپاه را مرتب و مراقبت کن من اکنون پیاده به جنگ می روم.
- ۱۱- رستم کمان آماده را به بازو انداخت و چند تیر در لای کمر بندش گذاشت.
- ۱۲- رستم فریاد زد ای مرد جنگجو حریف آمد فرار مکن.
- ۱۳- اشکبوس خندید و تعجب کرد و ایستاد و او را صدا زد.
- ۱۴- اشکبوس با خنده گفت نام تو چیست و چه کسی می خواهد بر جنازه ی تو گریه کند؟

- ۱۵- رستم گفت چرا نامم را می پرسی وقتی قرار است زنده نمایی.
- ۱۶- مادرم نام مرا (مرگ تو) گذاشت و زمانه مرا وسیله ی کشتن تو قرار داد.
- ۱۷- اشکیوس به او گفت بدون اسب، یکباره خودت را به کشتن می دهی.
- ۱۸- رستم پاسخ داد که ای مرد جنگجوی بیهوده گو؛
- ۱۹- تا به حال ندیده ای کسی پیاده بجنگد و زورگویان را شکست دهد؟
- ۲۰- در کشور تو همه ی پهلوانان سواره می جنگند؟
- ۲۱- ای جنگجوی سوار هم اکنون پیاده جنگیدن را به تو می آموزم.
- ۲۲- توس مرا پیاده فرستاده تا اسب تو را بگیرم.
- ۲۳- تا اشکیوس هم مثل من پیاده شود و هردو سپاه به او بخندند.
- ۲۴- در این زمانه و در این میدان جنگ یک پیاده از پانصد سوار مثل تو بهتر است.
- ۲۵- اشکیوس گفت: می بینم سلاحی جز مسخره و شوخی نداری.
- ۲۶- رستم گفت تیر و کمان مرا ببین که اکنون با آن تو را می کشم.
- ۲۷- وقتی رستم دید اشکیوس به اسبش می نازد، کمان را آماده کرد و کشید.
- ۲۸- رستم تیری بر سینه ی اسب اشکیوس زد و آن را سرنگون کرد.
- ۲۹- رستم خندید و فریاد زد که اکنون در کنار جفتت(اسب) بنشین.
- ۳۰- سزاست که سرش را در سینه بگیری و مدتی از جنگیدن استراحت کنی.
- ۳۱- اشکیوس کمان را آماده کرد در حالی که می لرزید و می ترسید.
- ۳۲- تیرهای زیادی به طرف رستم پرتاب کرد رستم گفت بیهوده؛
- ۳۳- خودت را آزار می دهی و دو بازو و جانت آزار می رسانی.
- ۳۴- رستم به کمر بندش دست برد و یک تیر خدنگ انتخاب کرد.
- ۳۵- تیری که نوکش از الماس بود و برنده بود و در انتهای آن چند پر عقاب نصب شده بود.
- ۳۶- رستم دستی بر کمان کشید و تیر خدنگ را با شست گرفت.
- ۳۷- دست راستش را خم کرد و دست چپش را هموار کرد و صدای کمان بلند شد.
- ۳۸- وقتی انتهای تیر به پهنای گوش رستم رسید، صدای کمان شنیده شد.
- ۳۹- وقتی نوک تیر سرانگشت رستم را لمس کرد(تیر را رها کرد) و از مهره ی پشت اشکیوس گذشت.
- ۴۰- تیر را بر سینه ی اشکیوس زد و آسمان(به نشانه ی تشکر) دست رستم را بوسید.
- ۴۱- سرنوشت به اشکیوس گفت تیر را بگیر و تقدیر به رستم گفت تیر را بزن و آسمان و ماه به رستم آفرین گفتند.
- ۴۲- اشکیوس فوراً جان داد و مُرد و چنان شد که گویی اصلاً از مادر نزاده بود.

حمله ی حیدری

- ۱- دلیران میدان نگاه می کردند تا ببینند چه کسی برای بار اول آماده ی جنگ می شود.
- ۲- ناگهان عمرو آن مرد قوی و نیرومند، اسبش را حرکت داد و تاخت و تاز می کرد.
- ۳- وقتی عمرو به میدان آمد، تمام میدان از ترس ضربه های او مانند فولاد شد.(منظور: همه ی جنگجویان ترسیده بودند)
- ۴- عمرو به میدان آمد و نفسی تازه کرد و ایستاد و حریف طلبید.
- ۵- پیامبر(ص) به مسلمانان نگاه می کرد؛
- ۶- همه سرها را پایین انداخته و هیچ کس خواهان جنگ با عمرو نبود.

- ۷- به جز حضرت علی(ع) کسی طالب جنگ با عمرو نشد.
- ۸- حضرت علی(ع) برای اجازه گرفتن نزد پیامبر آمد، اما پیامبر اجازه نداد.
- ۹- عمرو در مقابل حضرت علی(ع) قرار گرفت و حضرت علی(ع) در مقابلش ایستاد.
- ۱۰- از خشم به هم حمله کردند و جایی برای صلح باقی نگذاشتند.
- ۱۱- آسمان از جنگ آن دو ترسید آری جنگ حضرت علی(ع) و عمرو ترسناک بود.
- ۱۲- ابتدا عمرو دستش را مانند شاخه ی درخت بالا برد(با شمشیر حمله کرد).
- ۱۳- عمرو شمشیر بالا برد و حضرت علی(ع) سپر بر سر گرفت.
- ۱۴- عمرو برای حمله آماده شد و خشمگین شد
- ۱۵- وقتی هیچ کدام به مقصود نرسیدند دوباره به هم حمله کردند.
- ۱۶- چنان میدان جنگی برپا کردند که زمین و زمان ندیده بود.
- ۱۷- از بس گرد و خاک به پا شد که هر دو در آن ناپدید شدند.
- ۱۸- زره و لباسشان پاره پاره شد و سر و صورتشان پر از گرد و خاک شده بود.
- ۱۹- آن دو جنگجو نیزه های زیادی به هم پرتاب کردند.
- ۲۰- حضرت علی(ع) آن شیر شجاع و آن نهنگ دریای قدرتِ خداوند؛
- ۲۱- آن گونه به عمرو نگاه کرد که با همین نگاه خشم کارش را ساخت.
- ۲۲- حضرت علی(ع) دستش را بالا برد و برای کشتن عمرو آماده شد.
- ۲۳- حضرت علی(ع) با نام خدای جهان آفرین، شمشیر به عمرو زد.
- ۲۴- وقتی حضرت علی(ع) شمشیر زد از ضربه اش شیطان بر سر خود زد.
- ۲۵- کفر و بت پرستی در هند از بین رفت و بت خانه ها در غرب از رونق افتاد.
- ۲۶- حضرت علی تیغ بر گردن عمرو زد و سرش را قطع کرد و او را نابود کرد.
- ۲۷- همین که نوک شمشیر به گردن عمرو رسید، سرش صد گام از تنش دورتر پرید.
- ۲۸- وقتی عمرو در خاک غلتید و کشته شد، جبرئیل(به نشانه ی تشکر) بر دست حضرت علی(ع) بوسه زد.

آغاز ترم دوم

در آرزوی تو باشم

- ۱- خدایا در لحظه ی آخر عمر، در آرزوی رسیدن به تو و رسیدن به درگاه تو هستم.
- ۲- در صبح قیامت که دوباره زنده می شوم در آرزوی گفتگوی با تو و به دنبال یافتن تو هستم.
- ۳- در بهشت که زیبارویان هر دو جهان جمع می شوند، من فقط به تو نظر دارم و بنده ی تو هستم.
- ۴- از بهشت سخنی نمی گویم و به دنبال بوییدن گل بهشتی نیستم. حوران بهشتی برایم اهمیتی ندارد و فقط به سوی تو می آیم.
- ۵- حتی اگر هزار سال در قبر بخوابم، چون در آرزوی بوی خوش تو و (در امید رسیدن به تو) هستم در آسایش و سلامتی هستم.
- ۶- از جام ساقی بهشتی شرابی نمی نوشم و اصلاً به آن شراب نیازی ندارم چون از بوی تو مستم.
- ۷- با امید وصال تو پیمودن هزار بیابان آسان است. اگر غیر از این باشد بدان که خود خواه و مغرور هستم.

دل می رود زدستم

- ۱- ای عاشقان! به خدا قسم عاشق شده ام و دردا که راز عشق پنهان من آشکار می شود.
- ۲- ما مانند گروهی کشتی شکسته هستیم و منتظر بادی موافقیم که به ساحل برسیم و بتوانیم چهره ی معشوق را دو باره ببینیم.
- ۳- این دوران کوتاه دوستی دنیا، مانند قصه است و دروغ، پس فرصت را غنیمت بشمار و در حق دوستان نیکی کن.
- ۴- ای انسان کریم و بخشنده! به شکرانه ی نعمت سلامتی، از حال درویش بینوا دلجویی کن.
- ۵- راحتی دو جهان در گرو عمل به این دو حرف است؛ با دوستان جوانمردی کن و با دشمنان سازش کن.
- ۶- در هنگام تنگدستی به جای غم و غصه خودت را به عشق حق شاد کن، زیرا عشق خداوند هر انسان فقیری را مانند قارون، ثروتمند می کند.
- ۷- در مقابل خداوند مغرور مشو زیرا خداوندی که سنگ خارا در دستش مانند موم است، از غیرتش تو را نابود می کند.
- ۸- به قلب انسان آگاه توجه کن که مانند آیینی ی اسکندر احوال این جهان را به تو نشان می دهد.
- ۹- زیبارویانی که به فارسی سخن می گویند به انسان عمر دو باره می بخشند، ساقی این مژده را به انسان های زرنگ پارسا بده.
- ۱۰- حافظ به میل خود این لباس ریاکاری را بر خود نپوشید و آن را نپذیرفت، ای شیخ مرا از این نظر عفو کن.

باغ عشق

- ۱- ای انسان! تا کی می خواهی در این دنیا از انسان های گوناگون فریب بخوری. یک بار از این دنیا خودت را رها کن تا جهان عشق را ببینی.
- ۲- جهان عشق جهانی است که همه در آن مقام پادشاهی دارند و همه در آن جا شادند. (همه با عشق الهی مقام و مرتبه ی بلندی دارند.)
- ۳- جهان عشق جهانی است که در آن هیچ چیزی نیست که دل انسان را بیازارد یا وی را نابود کند. (همه با عشق الهی جاویدند.)
- ۴- اگر به جهان عشق قدم بگذاری همه در خدمت دل تو هستند و اگر در این راه دین قدم بگذاری همه چیز روح تو را زیبا می کند.
- ۵- اگر در این دنیا در راه عشق جانت را از دست بدهی، در قیامت از این کار سود فراوانی خواهی دید.
- ۶- تو یک ساعت به میدان مبارزه با نفس بیا تا بعد از آن از هر طرف پیروزی و سروری ببینی.
- ۷- اگر دین راهنمای تو باشد و درد عشق دین در درون تو باشد، تعجیبی ندارد که خود را با بزرگان دین برابر ببینی.
- ۸- اگر خداوند را بخشنده می دانی چرا از مردم بخشش می خواهی و اگر خداوند را غیب دان می دانی چرا به سوی گناه و عیب می روی؟
- ۹- کارها را و این جهان را از خداوند بدان زیرا نشانه ی کوتاه فکری است که خطّ زیبایی را که عقل آن را به وجود می آورد، از انگشتان بدانی.
- ۱۰- مانند بی عقلان به قدرت و ثروت این جهان مغرور مشو که این قدرت و ثروت دنیا از بین می رود. (مانند بهاری است که پاییز به دنبال دارد.)
- ۱۱- اگر با قدرت و ثروت دنیا به اوج و عزت برسی، در نهایت به خواری و ذلت می افتی و نابود می شوی.
- ۱۲- چرا به خوشبختی می نازی و از بدبختی می نالی که در یک لحظه نه خوشبختی می ماند و نه بدبختی.
- ۱۳- دیدی که الب ارسلان سلجوقی چه مقام بلندی یافته بود، حال به مرو بیا و ببین که چگونه در قبر فرو خفته و نابود شده است.

حدیث جوانی

- ۱- من مانند اشک وجودم را فدای دوستانم عزیزم کردم و اگر چه وجودم مثل خار است اما در سایه ی دوستان هم چون گلم آرامش یافته ام.
- ۲- ای روزگار جوانی با یاد خاطرات تو در فکر فرو رفته ام.
- ۳- مانند خاک در هوای تو و به دنبال عشق تو خسته شده ام و مانند اشک به دنبال تو با عشق و علاقه دویده ام.
- ۴- من به عمرم اثری از جوانی ندیده ام بلکه از دیگران درباره ی جوانی، سخنانی شنیده ام.
- ۵- در جوانی از نعمت سلامتی و بهره ای نبرده ام و از آرزوهایم، لذتی نچشیده ام.

- ۶- روزگار این موی سفید را رایگان به من نداد بلکه جوانی ام را در مقابل این موی سفید از من گرفته است.
- ۷- ای سروی که ریشه در زمین داری و گرفتاری، ادعای آزادی مکن. من آزاده ام که از همه ی مردم دنیا دوری کرده ام.
- ۸- ای رهی، اگر از انسان ها دوری می کنم عیبم مکن. من مانند آهوئی هستم که تا به حال انسانی به خود ندیده باشد.

در کوچه سار شب

- ۱- در این خانه ی تنهایی من، کسی به سراغم نمی آید و در دشت پر از غم من، پرنده ای پر نمی زند.
- ۲- یکی از این انسان های غافل به فکر آزادی و رهایی از این حکومت پر از ظلم و خفقان نیست.
- ۳- من بیهوده انتظار می کشم چون در این دوران ظلم و خفقان، امیدی به رهایی نیست.
- ۴- دل من از دست این ظلم و ستم بیشتر از این خرابتر نمی شود و غم و غصه ی تو بیشتر از این نمی تواند دل مرا خراب و غمگین کند.
- ۵- زمانه ای پر از ظلم و ستم است که در آن فقط غم سراغی از انسان ها می گیرد.
- ۶- از این انسان های غافل هیچ امیدی به بیداری نیست و هیچ انسان عاقلی در گوش کر فریاد نمی زند.
- ۷- من مانند درختی بی سایه و بی ثمرم پس سزاوار این هستم که قطع شوم و گرنه کسی درخت سر سبز را قطع نمی کند.

شخصی به هزار غم گرفتارم

- ۱- شخصی هستم گرفتار غم های فراوان و در هر لحظه کار بر من دشوار و سخت می شود.
- ۲- بدون هیچ اشتباه و گناهی و بی هیچ علت و سببی گرفتار شده ام.
- ۳- روزگار برای کشتن من قسم خورده و آماده ی جنگ با من است.
- ۴- گرفتارم و بخت شوم و نحسی دارم، گرفتار غم و آسمان و ستاره ی بخت با من دشمن است.
- ۵- غم امروزم بیشتر از دیروز و ثروت امسال کمتر از پارسال است.
- ۶- طبع من مانند نامه ی پشیمانی است و حرف های این نامه مانند آتش است.
- ۷- روزگاری دوستان برگزیده ای داشتم و امروز چه شد که هیچ دوستی ندارم.
- ۸- آسمان هر نیمه شب از گریه ی شدید و ناله ی زار من عاجز و خسته می شود.
- ۹- زندان پاشاه، کجا و من کجا؟ این چه سرنوشتی بود که به من روی آورد.
- ۱۰- زنجیر سنگینی به دست و پام بسته اند و این زنجیر سزوار من است چون ابله و نادانم.
- ۱۱- چرا زندانی شدم نمی دانم فقط می دانم که دزد و راهزن نیستم.
- ۱۲- من چه بدی کرده ام که زنجیر پادشاه سزاوار من شد.
- ۱۳- از کارهای دولتی ترسیدم و آن ها را ترک کردم و گفتم با بخت بدم می سازم.
- ۱۴- امیدهای بسیاری به ذوق و استعداد خود داشتم. ای وای که آن همه امید از بین رفت.
- ۱۵- چرا سخنم را طولانی کنم وقتی در سخن گفتنم هیچ امیدی به آزادی نیست.

کعبه ی مخفی

- ۱- ای آبشار چرا گریه و زاری می کنی و از چه چیزی اندوهگین و ناراحتی؟
- ۲- دردت چه بود که سراسر شب گریه می کردی؟ ۳- ساده.
- ۴- وقتی عشق در دل انسان عاقل بیاید اول عقل او را از بین می برد، همان طوری که دزد دانا اول چراغ خانه را خاموش می کند.

۶- برو دلی به دست بیاور که دل مانند کعبه ی مخفی است که خداوند خود آن را خلق کرده ولی کعبه را حضرت ابراهیم ساخته است.

ریشه ی پیوند

- ۱- در خون من غرور و افتخار به اجداد ایرانیم وجود دارد و خشم و جنگاوری رستم در وجود من است.
- ۲- سینه ی من سرشار از بصیرت و عشق و علاقه به بزرگان علم و ادب فارسی است.
- ۳- گمان مکن وطن من، ایران، جزیره ی خشکی شده بلکه همانند دریایی بیکران و خروشان است.
- ۴- دل من هرگز از شور و علاقه به ایران خالی نمی شود و دلم مانند شیر خشمگین بیشه زار است.
- ۵- تو گمان می کنی که عشق و علاقه ی من به ایران تمام شده است اما هنوز در سینه ی من عشق و علاقه ی فراوانی به ایران وجود دارد.

تهیه کننده: علی خسروی

دبیر ادبیات ناحیه یک